

نظریه هورنای و روان‌شناسی سیاسی ناصرالدین شاه؛ از کودکی تا عزل نوری

دکتر ابراهیم برزگر*

چکیده

روان‌شناسی سیاسی ناصرالدین شاه که پنجاه سال بر ایران در دوره حساس گذار ایران به عصر جدید حکمرانی کرد، از جهات مختلف حائز اهمیت است. بررسی شخصیت سیاسی وی می‌تواند در فهم تحولات سیاسی - اجتماعی دوره قاجاریه بسیار کارساز باشد. محقق با دستمایه قرار دادن نظریه کارن هورنای، شخصیت سیاسی و چرخه حیات ناصرالدین شاه از تولد، دوره کودکی، دوره ولیعهدی، پادشاهی را مورد بررسی قرار داده است. فرضیه این نوشتار آن است که ناصرالدین شاه در دوره‌های زمانی متفاوت زندگی سیاسی به ترتیب شخصیت‌های مردم‌گریزی، مهرطلبی و مردم‌گرایی، و سلطه‌طلبی داشته است. ویژگی‌های هر یک از این دوره‌ها و حوادث و واقعیت‌های تعیین‌کننده آن در وجه روان‌شناسانه سیاسی آن در

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی. (barzegar.2010@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۸

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۹، صص ۷۳-۳۵.

کانون توجه قرار گرفته است. سیاست ایران در دوره ناصری همگام با تحولات روحی ناصرالدین شاه دستخوش تحول شده است. به دلیل شخصی شدن سیاست، مسائل شخصی شاه بازتابی در سیاست داشته است. خلیقات روانی شاه نه تنها حلقه حرم و دربار بلکه شعاع تأثیرگذاری آن همه سرزمین ایران و شئون آن را در بر گرفته است.

واژه‌های کلیدی: ناصرالدین شاه، روان‌شناسی سیاسی، کارن هورنای، دولت قاجاریه.



مقدمه

ناصرالدین شاه پنجاه سال (۱۳۱۳-۱۲۶۴) بر ایران سلطنت کرده آن هم در زمانی که ایران ماهیت انتقالی به دوره مدرن را داشته است. عصر ناصرالدین شاه با جهان‌گستری اروپا و تمدن جدید غرب مواجه شد؛ موضوعی که از زمان جنگ‌های ایران و روس و اقدامات عباس میرزا آغاز و در زمان ناصرالدین شاه وارد لایه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه شد. فراتر از آن شاه به طور گسترده و مستقیم در مسائل خرد و کلان مملکتی دخالت داشت. این مسئله نیز موجب شده تا زندگی خصوصی و پادشاهی او از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر شود و سیاست در این دوره پنجاه‌ساله شخصی شود و تفکیک دو جنبه مسائل شخصی و سیاسی پادشاه غیرممکن شود. سیاست و حکومت در ایران در دوره مورد بحث به شدت از حالات روحی و روانی پادشاه متأثر است. انبوهی از مواد خام اعم از یادداشتهای روزانه، خاطرات شخصی، سفرنامه‌های گوناگون عتبات، شمال و سفرهای سه‌گانه به اروپا و ماجراهای گوناگون پنجاه سال در قضایای متفاوت، فرصت مناسبی برای کاربرد تحلیل روان‌شناسانه وی برای درک رفتار سیاسی پادشاه و فهم بهتر تحولات سیاسی - اجتماعی با طعم روان‌شناختی فراهم می‌کند. جای این نوع تحلیل‌ها در بررسی تحولات سیاسی دوره قاجاریه کم‌وبیش خالی است.

پرسش اصلی این است که شخصیت ناصرالدین شاه تحت تأثیر چه عواملی بوده و به نوبه خود چه رابطه‌ای با رفتار سیاسی وی داشته است؟ فرضیه اساسی این نوشتار آن است که اضطراب اساسی دوره کودکی و اضطراب جانشینی از عوامل اساسی شخصیت‌سازی وی در دوره کودکی و ولیعهدی است. این اضطراب در کنار دغدغه بقا موجب اتخاذ تاکتیک‌های سه‌گانه انزوای طلبی، مهرطلبی و

سلطه‌طلبی در رفتار سیاسی وی شده است. به نظر می‌رسد نظریه هورنای به عنوان نظریه راهنما در این جستار می‌توان قدرت توضیح‌دهندگی مناسبی داشته باشد. مفروضات غیر روان‌شناختی عبارتند از نقش شاهزادگان بازمانده از دوره فتحعلی‌شاه و درباریان و عناصر دیوان‌سالار بازمانده از دوره محمد شاه، حاکمان ولایات (شهرها) و ایالات (استان‌ها)، رؤسای ایلات و عشایر بزرگ، خوانین روستاها و ملاکین بزرگ، رهبران دینی و سرانجام مداخله‌های بی‌سابقه قدرت‌های بزرگ (روسیه و انگلیس) از جمله مفروض‌های تأثیرگذار تحولات سیاسی - اجتماعی دوره قاجار و ناصری است.^(۱)

۱. چهارچوب نظری؛ نظریه هورنای

کارن هورنای که خود را «نوفرویدی» می‌دانست، اصلاحاتی در نظریه‌های فروید انجام داد؛ از جمله اینکه از سهم عوامل زیستی کاست و بر نقش عوامل اجتماعی افزود. اراده‌گرایی را در مقابل جبرگرایی فرویدی مطرح و آن را در سیاست کاربرد ساخت. در قالب «مدل تحلیل» ذیل می‌توان عناصر برجسته نظریه او را در گزاره‌های زیر خلاصه کرد:

۱-۱. مفهوم اضطراب اساسی: این مفهوم، در کانون نظریه هورنای است. وی در تعریف آن می‌گوید: احساس جدایی و درماندگی کودک در دنیای بالقوه خصومت‌آمیز است. به دلیل محدود بودن دنیای کودک، این اضطراب در اثر رابطه نامطلوب والدین با کودک ایجاد می‌شود.^(۲) این اضطراب از عوامل اجتماعی ناشی می‌شود؛ بنابراین اگر کودک در خانواده‌ای بزرگ شود که این وضعیت حاکم نباشد، وی دچار چنین دلواپسی و اضطرابی در کودکی و بزرگسالی نخواهد شد.^(۳) به نظر وی این نیرویی تعیین‌کننده در شخصیت‌سازی است. دوره کودکی از این جهت اهمیت فراوانی دارد. با این همه هورنای همچون فروید آن را علت تامه نمی‌داند، بلکه می‌تواند آن را تغییر دهد و بنابراین در دوره‌های نوجوانی، جوانی و بزرگسالی نیز شخصیت‌سازی یا تغییر آن ادامه می‌یابد.^(۴)

۱-۲. کودک برای رفع اضطراب پیش‌گفته به تاکتیک‌های سه‌گانه‌ای دست می‌زند که تکرار این تاکتیک‌ها و رفتارها موجب شکل‌گیری صفات و خلقیاتی ثابت

در او می‌شود و شخصیت کودک شکل می‌گیرد. این تاکتیک‌ها عبارتند از: تاکتیک مهرطلبی یا تسلیم‌طلبی و گرایش به موافقت با دیگران، تاکتیک انزوای طلبی یا دوری از دیگران، و تاکتیک سلطه‌طلبی یا پرخاشگری و مخالفت با دیگران.^(۵)

۱-۳. هورنای نیازهای ده‌گانه‌ای را برای انسان برمی‌شمارد که همگی نیازهای اجتماعی است. این نیازها در قالب تاکتیک‌های سه‌گانه پیش‌گفته قرار می‌گیرند. پنج نیاز اصلی در تاکتیک مهرطلبی قرار می‌گیرند که عبارتند از: الف) نیاز به محبت دیگران، ب) نیاز به کسب پشتیبان و حامی، ج) نیاز به حیثیت و آبرو، د) نیاز به تحسین و تمجید دیگران، ه) نیاز به کمال و انتقادپذیری. سه نیاز از ده نیاز اجتماعی نیز به تاکتیک برتری‌طلبی مربوط می‌شود: الف) نیاز به قدرت، ب) نیاز به استخدام دیگران، ج) نیاز به غلبه و پیروزی بر دیگران.^(۶) دو نیاز دیگر هم موجب می‌شود که فرد تاکتیک مردم‌گریزی را انتخاب کند: نیاز به محدودسازی زندگی؛ نیاز به خودکفایی و اتکای به نفس.^(۷)

۱-۴. خودواقعی و خودخیالی: این تاکتیک‌های سه‌گانه گاه بر مبنای شناخت خود واقعی و استعدادهای آن می‌کوشد تا به طور مستقل از عوامل اجتماعی، شخصیت خود را بسازند؛ اما گاه فرد به دنبال ناکامی در حل اضطراب تاکتیک‌های سه‌گانه، یک خود خیالی از شخصیت خود می‌سازد و به دنبال تحقق آن است؛ از این رو دچار افزایش اضطراب درونی و یا اضطراب مضاعف می‌شود و دست به برون‌پنداری می‌زد که شدیدتر از برون‌فکنی است. بدین ترتیب شکست‌های خود را به دیگران نسبت می‌دهد.^(۸)

۲. دوره کودکی و ولیعهدی و اضطراب اساسی

هورنای و دیگر روان‌شناسان بر اهمیت دوره کودکی در شخصیت فرد تأکید فراوان دارند. هورنای این تأثیرگذاری را به محیط اجتماعی و خانوادگی کودک و رفتار اطرافیان مربوط می‌داند. در این صورت بررسی رفتار پدر و مادر ناصرالدین میرزا و اطرافیان وی ضروری است.

ناصرالدین میرزا اولین فرزند باقی‌مانده محمد میرزا (محمد شاه) و ملک‌جهان (مهد علیا) در ساعت چهار و پانزده بامداد سه‌شنبه روز ششم صفر سال ۱۲۴۷ در

دهکده کهنمیر، در حدود ۲۵ کیلومتری تبریز، به دنیا آمد.^(۹) پدرش محمد میرزا در این زمان خود همراه پدرش عباس میرزا ولیعهد سرگرم پیکار با ایلات سرکش شمال شرقی خراسان بود. جد او فتحعلی شاه نیز در همین هنگام، سرگرم سان دیدن از قشون در اردویی در مرکز ایران بود.^(۱۰)

ازدواج پدر و مادر ناصرالدین شاه در پاییز سال ۱۲۳۴ توسط فتحعلی شاه انجام شده بود. این ازدواج خود بخشی از طرح پادشاه برای از بین بردن اختلاف‌های خونین و تفرقه از ایل قاجار تدارک دیده شده بود. ظاهراً ازدواج محمد میرزا و ملک جهان نخستین بار از سوی آقا محمدخان به برادرزاده و جانشین خود فتحعلی شاه برای تحکیم مناسبات دو تیره قوآنلو و دوانلو انجام شده بود؛^(۱۱) اما این ازدواج مصلحتی و سیاسی خوش فرجام نبود. ناموفق بودن آن به دلایل ذیل بود:

۱. این ازدواج از سوی طرفین تحمیلی بوده است؛
۲. شخصیت این زن و شوهر به‌طور کلی با یکدیگر متفاوت بود. محمد شاه شخصیتی درون‌گرا داشت؛ اما ملک جهان شخصیتی برون‌گرا داشت. محمد شاه تأثیرپذیر در حالی که همسرش سلطه‌جو و اجتماعی بود؛
۳. ملک جهان، زنی مغرور بود و این غرور وضع را دشوارتر ساخته بود؛
۴. ملک جهان، زنی نازیبا بود، در حالی که شخصی چون محمد شاه این امکان را داشت تا زیباترین و مقبول‌ترین زنان ایران را تصاحب کند؛
۵. تجربه تلخ از دست دادن چندین نوزاد در طول سالیانی که از ازدواج آنان می‌گذشت نیز بر وخامت اوضاع افزوده بود؛
۶. رقابت‌های دو تیره دولو و قوآنلو که این ازدواج نماد وحدت آن بود نیز همواره ادامه داشت و سایه منفی آن رقابت‌ها این ازدواج وحدت‌گرایانه و مصلحت‌گرایانه را نیز متأثر کرده بود؛
۷. تأثیرپذیری شدید محمد شاه از حاج میرزا آقاسی صدر اعظم از یک سو و رابطه سرد آقاسی و ملک جهان از سوی دیگر نیز دارای آثاری منفی بر روابط این زن و شوهر بوده است.
۸. سرانجام اینکه شایعات (نه واقعیت امر) کوچه و بازار و دربار در مورد فساد

اخلاقی و بی‌عفتی ملک‌جهان به عنوان متغیری تعیین‌کننده، بحران روابط زناشویی را به اوج می‌رساند و کار را به آنجا می‌رساند که محمد شاه او را طلاق دهد و رتبه او را از همسر عقدی به همسر صیغه‌ای تنزل دهد.^(۱۲)

جمع‌بندی این قسمت آنکه به دلایل پیش‌گفته مهدعلیا مورد غضب و بی‌مهری و این بی‌توجهی به پسرش ناصرالدین میرزا هم تسری پیدا می‌کند و سایه اختلاف‌های زناشویی آنان به طور ناخواسته بر زندگی و کودکی و نوجوانی ناصرالدین میرزا سنگینی می‌کند و روابط سرد پدر و مادر موجب محرومیت، بی‌پناهی و «اضطراب اساسی» مورد اشاره هورنای در ناصرالدین میرزا می‌شود. اضطراب، از بی‌مهری و بی‌توجهی پدر تاج‌دارش به او ناشی می‌شود.

۳. اضطراب اساسی جانشینی

در سال ۱۲۵۰ ق محمد شاه بر تخت می‌نشیند و در ۱۲۵۱ ق ناصرالدین میرزا در سه‌سالگی به ولیعهدی می‌رسد. به دلیل همین تقارن دوره ولیعهدی با دوره کودکی وی، بسیاری از رقبای او استدلال می‌کردند که «طفل سه‌ساله که هنوز در خور مهد است، لایق نیست که در دولت‌های خارجه به ولایت عهد نام‌بردار شود».^(۱۳) ولی قهرمان میرزا برادر محمد شاه عموی ناصرالدین میرزا به عنوان نایب‌السلطنه و کفالت حکومت آذربایجان منصوب شد. این در واقع تأیید ضمنی ولایت او بر عهد خردسال بود. وضعیتی که نشان از تزلزل موقعیت ولیعهدی و پادشاهی آینده او بود.

۳-۱. فقدان حمایت پدر

یکی از دلایل این اضطراب جانشینی ناشی از عدم پشتیبانی پدر از وی بود. به همین دلیل بعد از پنج سال دوری از پدر که خود موجب کمبود عاطفی در وی شده بود و بعد از آنکه در طول پنج سال حتی یک بار او را ندیده بود، او را فرا می‌خواند. ظاهر این امر امیدوارکننده بود؛ اما در واقع این فراخوانی برای عزل از ولیعهدی و جایگزینی وی با قهرمان میرزا برادر محمد شاه به منظور دلجویی از روس‌ها پس از شکست محمد شاه در قضیه هرات بود. نخستین برخورد محمد شاه پدر با ناصرالدین میرزا پس از پنج سال به دلایل پیش‌گفته بسیار سرد بود؛^(۱۴) بنابراین با توجه به اینکه ناصرالدین میرزا از آغاز تولد و در گهواره ولیعهد شده

بود، اکنون که این عنوان موقت یا دائم از او بازستانده می‌شود، وی را دچار «اضطراب اساسی» می‌کرد. این اضطرابِ دوچندان و همزمان، نخست ناشی از بی‌مهری پدر و دوم به دلیل به خطر افتادن ولیعهدی بود. این اضطراب شخصیت‌ساز دوران کودکی وی شد.

۱-۳-۱. تولد پسر مورد علاقه شاه

حادثه دیگری در بدو ورود ناصرالدین میرزا به تهران، وضعیت را از آنچه بود، وخیم‌تر کرد و آن تولد پسری از همسر گُرد محمد شاه بود. شاه به این همسر برخلاف ملک جهان علاقه‌ای وافر داشت. تولد این فرزند نیز تمام هوش و حواس و توجهات ملوکانه را ربوده بود. شاه به نشان سپاسگذاری از صدر اعظم که این تولد را ثمره کرامات و دعاهاى او می‌دانست، نام کوچک آقاسی صدر اعظم یعنی «عباس» و لقب «نایب‌السلطنه» را بر او نهاد. اعطای این لقب به هر کسی جز ولیعهد، در نزد ناظران تیزبین سیاست دربار قاجاری، بدان معنا بود که شاه در صدد ادعای دیگر مدعیان یعنی قهرمان میرزا و بهمن میرزا از جمله ناصرالدین میرزا را بی‌اعتبار سازد. بعدها، ناصرالدین شاه هم خود همین تمهید را به کار بست تا موقعیت ولیعهدش را سست سازد. کامران میرزا که سرانجام صاحب عنوان نایب‌السلطنه شد، در غیاب شاه از پایتخت، در عمل در این سمت انجام وظیفه می‌کرد.

۲-۱-۳. آسیب روان‌شناختی ناشی از شایعات

تنفر شاه از ناصرالدین شاه می‌توانست دلیل جدی‌تری داشته باشد و آن شبهه حرام‌زادگی وی بود. شایعات فراوانی در مورد بدنامی ملک جهان نقل محافل بوده است. نکته جالب آنکه وقایع‌نگاران عهد ناصری همیشه عنوان رسمی او مهدعلیا را با صفت اضافی «ستر کبرا» قافیه می‌بستند؛ انگاری ولو به طعنه شایعات بی‌عفتی ولی نعمت خود را تکذیب می‌کردند.^(۱۵) در دوره ناصرالدین، آزادی عمل مهدعلیا بیشتر شده بود و ضیافت‌های شبانه او که تا صبح ادامه داشت با موسیقی و رقص و مشروب در مصاحبت با دل‌دادگان از جمله بازرگانی گرجی، خشم و شرمساری امیرکبیر را برانگیخته بود. در چشم مردم کوچه و بازار میان اتهام عدم وفاداری مادر و حرام‌زادگی پسر فاصله چندانی نبود، و موضوع به‌رغم خاموشی تعمدی

وقایع‌نگاران قاجار بود که گاه بر زبان می‌آمد. به هر تقدیر این بدگمانی‌ها و سوءظن‌های شاه تا آنجا جدی است که شاه از ملک‌جهان جدا می‌شود و به طور دقیق‌تر او را از درجه همسری عقدی به زن صیغه‌ای تنزل می‌دهد تا آبروی خود را محفوظ بدارد.^(۱۶)

۲-۳. اضطراب جانشینی ناشی از فقدان حامی در سیاست داخلی

در صحنه داخلی نیز هیچ‌گونه حمایت آشکاری به نفع ناصرالدین میرزا مشاهده نمی‌شد. جناح دوگو در خراسان به سرکردگی آصف‌الدوله و پسرانش در برابر یورش‌های صدر اعظم آقاسی ایستادگی می‌کردند. متحدان دوگو، همراه با قهرمان میرزا و بعدها برادرش بهمن میرزا، آذربایجان را در قبضه داشتند و سران این ائتلاف در شمال کشور بیش از پیش امید در دست گرفتن زمام امور را در دل می‌پروراندند. موازنه موجود برای ولیعهد صغیر که هیچ‌گونه پایگاه سیاسی نداشت، اضطراب‌آور بود. محمدخان زنگنه در ۱۲۵۷ ق درگذشت و پس از وی هرگونه تلاشی برای تشکیل پایگاه سیاسی قابل اعتمادی به پشتیبانی از ولیعهد بی‌سرانجام ماند. امیر نظام (زنگنه) ظاهراً قصد داشت ولیعهد را فرمانده اسمی «نظام جدید» کند. سازمان کوچک دفتر نظامی آذربایجان، به سرکردگی میرزا تقی‌خان وزیر نظام، دارای مقام و موقع مستقلی نبود که بتواند به‌تنهایی دست به کاری بزند و قوانلوهای لابلایی یعنی برادران ملک‌جهان، حتی عرضه آن را نداشتند که برای خود پایگاهی دست‌وپا کنند، تا چه رسد برای ولیعهد کاری انجام دهند.

۳-۳. اضطراب جانشینی ناشی از دخالت خارجی‌ها

دخالت روسیه و انگلیس در جانشینی، نگرانی‌های وی را برانگیخته بود. پس از شکست محمد شاه در قضیه هرات، رفتار مسالمت‌آمیز شاه نسبت به انگلستان، فرصت مناسبی به رقیبان روسی داد تا امتیازات تازه‌ای بطلبند. رویه این سال‌ها این بود که تجاوز یک قدرت موجب ازدیاد فشار قدرت دیگر می‌شد؛ از این‌رو دولت روسیه برخلاف تأیید قبلی‌اش در مورد تأیید ولایتعهدی ناصرالدین میرزا، اکنون رقیب وی یعنی قهرمان میرزا را تحریک و تشویق می‌کرد. بدین سبب لازم شد ناصرالدین میرزا از آذربایجان معزول شود تا نقشه روس‌ها برای قهرمان میرزا تحقق

پذیرد و تسلط او بر آن ایالت استوار شود؛^(۱۷) به این دلیل در تابستان ۱۲۵۵ ق ناصرالدین شاه به پایتخت فراخوانده شد و پس از پنج سال پدرش را دید. این اقامت به مدت ۸ سال که دوباره حکمران آذربایجان شد، ادامه یافت. به این ترتیب شاهزاده و مادرش دائم نگران تلاش‌هایی بودند که برای تضعیف موقعیت ولیعهد به عمل می‌آمد. مجموعه‌ای از عوامل شخصی و سیاسی نه تنها ناصرالدین میرزا را از مسند حکمرانی آذربایجان محروم کرد - ایالتی که همیشه در گذشته در اختیار ولیعهد بود - بلکه دورنمای سلطنت آتی او را نیز به شدت مبهم ساخت.

۴. تاکتیک انزوای طلبی ناصرالدین میرزا

پیامد این مجموعه از عوامل گوناگون موجب اتخاذ سازوکار مردم‌گریزی در وی شده است. در دوره کودکی و نوجوانی با مشکلات مالی دست‌وپنجه نرم می‌کند، به حدی که حتی برای تهیه پوشاک گرم زمستانی و جوراب پشمی به معیرالممالک، همدست مادر و رئیس ضراب‌خانه متوسل می‌شود.^(۱۸) مشکلات مالی در دوره دوم ولیعهدی هم ادامه می‌یابد که یا به دلیل کمی یا کیفی و تأخیر در ارسال وجه و یا ارسال در قالب جنس و نه پول نقد بوده است.^(۱۹) این تنگدستی در دوره ولیعهدی وی را در تأمین حقوق خواجگان، خدمت‌کاران و ندیمان و نوکران با دشواری مواجه کرده و موجب شرمندگی و در نتیجه انزوای طلبی وی شده است. انتظارات نقشی آنان از وی مبنی بر اینکه شاهانه رفتار کند نیز موجب شده بود که وی نقابی از متانت و وقار بر چهره زند. این امر به نوبه خود فشار دوجندانی علاوه بر کمبود عاطفی محبت پدرانه بر وی وارد می‌کرد. لسان‌الملک سپهر می‌گوید: «این شاهنشاه منصور از هنگام مهدی ولایت عهد یافت و هم در آن خردسالی حشمت پادشاهی داشت... هیچ‌یک از شاهزادگان و صنادید ایران را در حضرت او رخصت جلوس نبود.^(۲۰) در واقع این مسئله از همان کودکی نوعی فشار اجتماعی و نوعی انتظار اجتماعی از او ایجاد می‌کرد. این ظاهر خودساخته از شوکت و ابهت که از خصایص بارز زندگی رسمی ناصرالدین شاه بود، حکم نوعی واکنش دفاعی را داشت که وی آن را با زحمت و مشقت در طفولیت آموخته و در خلوت اندرون تمرین کرده بود تا کم‌رویی و آسیب‌پذیری خود را مخفی نگاه دارد. او فقط در

جمع خصوصی ملازمانش، می‌توانست این نقاب را کنار بزند و راحت باشد. در سفرهای اروپایی این نقاب و حفظ ظاهر و آداب در رفتار کاملاً مشهود بود. آموزش نامناسب ناصرالدین میرزا نیز انزواطلبی را تشدید کرده بود. او منزوی از دنیای خارج، تا شش یا هفت‌سالگی در چهار دیواری اندرونی مادرش محبوس بود.^(۳۱) از هفت‌سالگی به بعد هم تحت تعلیم ملامت‌باشی قرار می‌گیرد که لایق آموزگاری ولیعهد نبود.^(۳۲) شاه در این سال‌ها تاکتیک انزواطلبی و مردم‌گریزی را برمی‌گزیند. همان‌طور که ناظری گفته است. شاهزاده «سست و بی‌دست‌وپا، نالان و مردم‌گریز» به‌ندرت به حضور پدر می‌رسید.^(۳۳) خاطره تلخ این سال‌ها هیچ‌گاه از ذهن ناصرالدین شاه نرفت. سال‌ها بعد روزی در حلقه دوستان نزدیک با اشاره به عکس کودکی نحیف و کج و معوج از حاضران خواست حدس بزنند، این بچه کیست؟ همه سکوت پرمعنایی کردند تا اینکه خودش گفت: «این هیئت من در ایام طفولیت است».^(۳۴) شاه سرنوشت دوران کودکی خود را با شاهزاده یوسف افغانی «هماندسازی» می‌کرد. سرنوشت ناگوار این شاهزاده بی‌پناه، خاطرات دوران کودکی را در ذهن ناصرالدین برمی‌انگیخت و روزهایی را به یادش می‌آورد که حق تاج و تخت او موضوع بگومگوهای بی‌پایان و خودش گروگان توطئه‌ها، منازعات جناحی و ردّ و قبول قدرت‌های خارجی بود.

پرنس سالتیکوف، نقاش روسی که در ۱۲۴۵، اندکی پیش از عزیمت شاهزاده به تبریز به دیدار او رفت، شرح کوتاهی درباره او نوشته و مؤید احساس انزوای ژرف در چهره اوست. تنهایی و انزوای ناصرالدین شاه در نقاشی‌های این نقاش روسی زمانی آشکار می‌شود که دو نقاشی وی از ناصرالدین میرزا و عباس میرزای سوم مقایسه شود. در عکس ناصرالدین همراهان بسیار اندک و بی‌نام و نشان‌اند. درحالی‌که در عکس عباس میرزای سوم همراهان پرشمار و رجال درجه اول دربار از صدر اعظم و دیگران در عکس مشاهده می‌شود. عباس میرزای سوم فرزند ارشد نبود و مادرش قاجاری نبود و نیز خاندان مادری‌اش سنی‌نقش‌بندی بودند و در کشور شیعه ایران قابل قبول نبود. صدر اعظم همه اینها را می‌دانست با این همه از شبهه حلال‌زادگی ناصرالدین که شاید دلیل اصلی بی‌علاقگی شاه بود، استفاده می‌کرد تا مادر ناصرالدین را تعدیل کند.^(۳۴)

شاه سال‌ها بعد، از حالات خود و آموزش‌های دوره ولیعهدی و تأثیرات آن و «خود خیالی» سخن می‌گوید و تاکتیک انزواطلبی وی حتی در این مثال مشهود است؛ زیرا با صراحت از فاصله‌گیری خود از همراهان سخن می‌گوید: «در دوران ولیعهدی که شانزده‌ساله بودم و در تبریز به سر می‌بردم، قبایی از مخمل سرخ مرواریددوزی و قمه الماس‌نشانی داشتم که آن را بر تن می‌کردم و این را به کمر می‌بستم و بر خود سخت می‌بالیدم. تازه نیز گلین خانم نخستین همسرم را اختیار کرده بودم. روزهایی که برای تفریح و صید سوار می‌شدم در دره‌های مصفا پیاده شده، دور از همراهان قدم می‌زدم و بدین فکر بودم که دختر شاه پریان عاشق من شود و به وسیله‌ای مرا آگاه سازد.»^(۲۵)

مکت و تأمل در این خاطره جالب ضروری است. ولیعهد کشوری بزرگ به نام ایران در شانزده‌سالگی چند ماه قبل از نشستن به تخت شاهی به جای اینکه به «خود واقعی» بیندیشد و نیازهای آن را تأمین کند و در فکر کسب علم و دانش و مهارت‌های مملکت‌داری باشد و مسائل پیچیده روابط سیاسی ایران با عثمانی، روسیه و انگلیس دغدغه خاطر او باشد در عالم تخیل به ساخت «خود ایدئال و تخیلی» می‌پردازد، از جماعت و محافظان فاصله می‌گرفته و با پوشیدن قبای مخمل سرخ و بستن قمه الماس‌نشان به کمر، در دره‌های مصفا اطراف تبریز با هیجان به دنبال دیدار دختر شاه پریان بوده تا عاشق ولیعهد شود. فکر جست‌وجوی دختر شاه پریان در دوره سلطنت هم او را رها نکرد. جیران زن افسانه‌ای او شاید به همین دلیل همواره در خاطره او تا لحظه ترور باقی ماند.^(۲۶) شاه بعدها در سفر اول خود به اروپا در بازدید از یکی از شهرهای انگلستان، زنان زیبای آن شهر را با دختران پریان مقایسه می‌کند و همچنان آرمان‌قصة‌های دوران کودکی را در بزرگسالی بازتولید می‌کند «زن‌های خوب، خانم‌های خوشگل در این خیابان‌ها و چمن‌ها و کوه‌ها، پیاده، سواره با کالسکه مثل «پری» در گردش هستند، در حقیقت شهر پریان است.»^(۲۷)

بنابراین ویژگی بارز ناصرالدین میرزا کم‌حرفی، کم‌رویی، انزواطلبی و درون‌گرایی است. نوعی انزواطلبی اجتماعی که بخشی از آن به جبر محیطی ساخته شده توسط تعاملات نامناسب والدین با یکدیگر و صدر اعظم آقاسی و دیگر

درباریان به پیروی از هم‌رنگی از شاه و صدر اعظم بود. این وضعیت بعدها پیامدهای زیادی در رفتار بزرگسالی و به‌ویژه خلیقات دهه آخر ناصرالدین شاه از خود بر جای می‌گذارد.

۵. تاکتیک مهرطلبی و ولیعهدی ثانویه

۵-۱. مهرطلبی از مادر، صدر اعظم و وزیر مختار انگلیس

از زمان فراخوانی ناصرالدین به تهران، ولیعهدی در بلا تکلیفی بود. بیماری محمد شاه نیز روزبه‌روز تشدید می‌شد. قهرمان میرزا که قوی‌ترین بدیل روس‌ها بود در سال ۱۲۵۵ درگذشت و بهمن میرزا تنها برادر تنی شاه اکنون به جای برادر فقیدش حکمران آذربایجان شده است؛ اما دو قدرت روس و انگلیس در محرم ۱۲۵۸ سرانجام به این نتیجه رسیدند که ترتیب موروثی بلاواسطه از پدر به پسر ارشد بهترین راه تأمین آسایش است. صدر اعظم آقاسی نیز صلاح در این دید که ناصرالدین شاه را از بوته فراموشی ترحم‌آمیزش خارج کند. خود ناصرالدین نیز مجبور شد درس بقای سیاسی بیاموزد و کم‌کم پی برد که چه خطرهایی جانشینی او را تهدید می‌کند. وی کوشید تا با مهرطلبی، دل صدر اعظم را به خود نرم کند و حتی تعهد بدهد که پس از درگذشت شاه کنونی، همچنان بر مسند مهمات دولت بماند و صدر اعظمی او استمرار یابد.^(۴۸)

نخستین اقدام صدر اعظم در حمایت از ناصرالدین اعلام رسیدن ولیعهد به سن بلوغ در چهارده‌سالگی بود. این اقدام بیش از همه بدین سبب بود که ضرورت انتصاب نایب‌السلطنه را از میان می‌برد، چه وارث تاج و تخت دیگر از نظر قانونی «صغیر» شمرده نمی‌شد. ازدواج شاهزاده به منزله آیین تشریف به دنیای بلوغ بود؛ بنابراین نخستین ازدواج ناصرالدین با گلین دختر احمدعلی میرزا، نوزدهمین پسر فتحعلی‌شاه انجام شد. با این همه طرف مقابل و طرفداران بهمن میرزا نیز بیکار نشدند و بهمن میرزا به یاری دایی مقتدرش آصف‌الدوله توانست همچنان حاکم آذربایجان بماند. مادر محمد شاه هم از بهمن میرزا فرزندش حمایت قاطع می‌کرد. روسیه نیز از حامیان بهمن میرزا محسوب می‌شد. این ائتلاف موقعیت ناصرالدین را متزلزل می‌ساخت. همین عوامل موجب شد که ناصرالدین و مادرش برای نخستین

بار در طلب حمایت با فرستاده بریتانیا تماس بگیرند. ملاقات شیل و ملک جهان سرآغاز بیست سال روابط دوستانه میان اندرون شاهی و سفارت انگلستان بود؛ ارتباطی که اثرات ماندگاری بر مسیر حوادث سیاسی ایران گذاشت.^(۲۹)

فاصله قطعیت یافتن ولیعهدی تا مرگ شاه، فرصت سه‌ساله‌ای بود که ناصرالدین میرزا تاکتیک مردم‌گریزی خود را به تاکتیک مردم‌گرایی و مهرطلبی تغییر دهد. در واقع اگر مرگ شاه بی‌درنگ رخ داده بود، ناصرالدین این فرصت برای تغییر تاکتیک را پیدا نمی‌کرد. شیل وزیر مختار انگلیس وقت در توصیف دقیقی از شخصیت مردم‌گریزی ناصرالدین میرزا تا پیش از ولیعهدی می‌گوید: «به اندازه بچه و به‌طور کلی از ایرانیان هم‌سن خود بسیار عقب است. تعلیم و تربیت درستی ندیده، در انزوا بزرگ شده و از زندگی مردم کاملاً بی‌خبر است. گوش به فرمان خویشان و مادر خود دارد که از قضا زن باهوشی است و بعید نیست که در آینده تحت سلطه یک یا دو فرستاده اروپایی قرار گیرد».^(۳۰)

اما بعد از اعلام ولیعهدی، ناصرالدین میرزا با نایب‌السلطگی بهمن میرزا به مخالفت برمی‌خیزد و این آغازی برای تغییر تاکتیک وی محسوب می‌شود. این شیوه برخورد وی بازتاب درک این نکته بود که باید برای جانشینی پدر بجنگد. تنها در این صورت بود که صدر اعظم و فرستادگان اروپایی نیز از او حمایت می‌کرد.

طولانی شدن بیماری منتهی به مرگ محمد شاه این فرصت را به ولیعهد داد تا با همکاری سه‌گانه آقاسی، مادر و شیل بتواند به تدریج از لاک «انزوا» خارج شود و تجارب سیاسی و حکومتی کسب کند و چشم‌انداز آینده او را بسی بهتر کند. شیل، صدر اعظم را تشویق می‌کرد که «به شاهزاده امکان دهد که خود را بنمایاند». به علاوه او در گزارش خود آقاسی را مقصر غفلتی شمرد که تاکنون ولیعهد را در گمنامی نگه داشته بود. ناصرالدین میرزا خود به همین جهت یادداشتی تشکرآمیز برای شیل فرستاد که در حق وی دلسوزی‌هایی ابراز داشته است؛ بنابراین تغییر تاکتیک وی هم ناشی از نقش ولیعهدی و هم ناشی از تلاش و عزم برای گرفتن حق خود و هم ناشی از پیش‌بینی مرگ قریب‌الوقوع محمد شاه و سرانجام ناشی از ظرفیت‌گشایی‌های جدیدی بود که از سوی عوامل داخلی و خارجی ایجاد شد. همه این عوامل موجب شده بود که وی با اتخاذ تاکتیک مهرطلبی و مردم‌گرایی و

دخالت در سیاست عملی در شخصیت‌سازی ارادی خود مشارکت داشته باشد و آن بخش از شخصیت وی را که معلول دوران خردسالی و جبر محیطی و خانوادگی بود برطرف کند.

مرکز ثقل تاکتیک مهرطلبی ناصرالدین میرزا به صدر اعظم آقاسی ختم می‌شد؛ زیرا اولاً وی از دیرباز با توجه به اعتماد شاه به وی از قدرت فراوان برخوردار بود. فراتر از آن بیماری منتهی به موت شاه نیز بر این اختیارات افزوده بود و بعد از شایعه سوء قصد به شاه با خوراندن سم، صدر اعظم با تهدید به خودکشی و غیره، موفق شد دست به تصفیه مخالفانش در دربار بزند و به عنصری تعیین‌کننده و تمام‌کننده تبدیل شود. به این ترتیب طبیعی بود که ناصرالدین نیز این نکته را در نظر گیرد و در گرماگرم شایعه سوء قصد صدر اعظم به شاه، پیک حسن‌نیت میان شاه و صدر اعظم شد و بدین ترتیب هم وفاداری خود را به صدر اعظم ثابت می‌کرد و هم دل شاه را به دست می‌آورد. وی که می‌کوشید جلب توجه پدر را با ابراز ارادت خود به آقاسی نشان دهد، تعلق خاطری عمیق محمد شاه در متن نامه خود به صدر اعظم، درس عبرتی در ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه ناصرالدین شاه گذاشت که تا پایان عمر نیز از چنبره اقتدار پدرسالارانه صدر اعظم‌هایش رهایی نیافت؛^(۳۱) بنابراین ناصرالدین از این لحظه به بعد با اطاعت بزدلانه خود از اوامر آقاسی، به عنوان متحد صدر اعظم، کم‌کم در محافل درباری، وزن و اعتباری پیدا کرد و به تدریج تصویر شاهزاده منزوی، غمگین و افسرده سال‌های پیش را اصلاح کرد.

تاکتیک مهرطلبی و کسب «حامی» منحصر به آقاسی نماند و ناصرالدین میرزا به کمک مادرش با میرزا آقاخان نوری نیز که درصدد انتقام از آقاسی بود، پیمان بست. وی در آن زمان وزیر لشکر بود و از ولیعهد تعهد کتبی گرفت که پس از جلوس بر تخت سلطنت، مقامی بالاتر از مقام فعلی‌اش به او واگذار کند. «ایشان [نوری] را نیکو بنواخت و به دست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از آن این کلمات مستفاد بود که او را وعده صدارت اعظم داشت».^(۳۲) ناصرالدین شاه و مادرش برای ایجاد پایگاه حامی خود در پایتخت به حمایت وزیر لشکر و هوادارانش نیاز داشتند؛ هرچند نوری و هم‌فکرانش بعدها هدف تصفیه آقاسی قرار گرفتند و به کاشان تبعید شدند.^(۳۳) ناصرالدین میرزا پس از پاکسازی خراسان از

آصف‌الدوله و آذربایجان از بهمن میرزا توسط آقاسی از شاه خواست که طی قول کتبی حکومت آذربایجان را به او بدهد و این کار انجام شد؛ البته این تصمیم با مخالفت علنی وزیر مختار انگلیس و نیز روسیه روبه‌رو شد؛ اما ناصرالدین میرزا با هماهنگی شاه و صدر اعظم، غافلگیرانه وارد آذربایجان شد و آنان را در مقابل عمل انجام‌شده قرار داد.

۲-۵. ولیعهدی ثانویه و حکومت بر آذربایجان

از زمان انتصاب ناصرالدین میرزا به عنوان ولیعهد بر آذربایجان تا زمان مرگ محمد شاه هفت ماه به طول انجامید. این اقامت و تجربه فرمانروایی بر مهم‌ترین ایالت ایران، ولیعهد را به طور مستقیم با مسائلی که بعداً در مقام سلطنت در انتظارش بود، به او فهماند: بحران مالی، کشمکش با دولت مرکزی، نارضایتی عمومی، اختلافات مذهبی، دخالت‌های روس‌ها و رقابت‌های اولیای دولتی که عهده‌دار مقام‌های حساس بودند.^(۳۴) میرزا تقی‌خان فراهانی، در همین زمان به سمت کفیل امارت نظام آذربایجان منصوب می‌شود.^(۳۵) دو حادثه رخ داد که یکی مرتبط با دسیسه خارجی و دیگری نارضایتی عمومی بود. هر دو رویداد تابستان ۱۲۶۴ ق. یعنی بلوای مردم و محاکمه باب، شاهزاده بی‌تجربه را به شکلی حاد در معرض خواست‌ها و نارضایتی‌های مردم، اهمیت شور و شوق دینی، قدرت پیشوایان مذهبی و ناپایداری وضع موجود که حکومت می‌کوشید آن را از هر جهت حفظ کند، قرار داد.

۱-۲-۵. آموزش‌ها

ناصرالدین میرزا در دوره ولیعهدی از یک سری اندرزنامه‌های قدیم نظیر تحفه الملوک، تحفه ناصری و نیز یک سری کتب جغرافیا و تاریخ دوره جدید و سفرنامه‌ها تأثیر پذیرفت. وی در الگوی رزم از آقامحمدخان قاجار و در الگوی بزم از فتحعلی‌شاه و در برخورد با تمدن غرب از الگوی عباس میرزا الهام می‌گرفت. یکی از جلوه‌های مهرطلبی علاوه بر حمایت‌های بی‌دریغ مادر و حلقه دوم محیط اجتماعی وی، «هم‌بازی‌های» دوره کودکی و نوجوانی و عملی خلوت وی بودند. آنان که پیوسته با تکریم و احترام و تحسین، به وی حس اعتماد و آرامش می‌دادند، همین خواجه‌گان، خدمتکاران بعدی در دوره پادشاهی و از ملتزمان وی در سفرهای اروپایی و ندیمان وی شدند.

اشعار سروش اصفهانی که بعدها ملک‌الشعراى شاه شد و لقب شمس‌الشعرا گرفت از دیگر جلوه‌های تاکتیک مهرطلبی شاه بود. اشعار وی که در ستایش افراطی از امام‌علی(ع) بود از یک سو در حس شیعی‌گری و علی‌دوستی افراطی شاه مؤثر افتاد و از سوی دیگر این مدیحه‌ها که غالباً تکریم امام‌علی(ع) را با ستایش پادشاه تکمیل و همراه می‌کرد به شاه آینده و شاهزاده جوان، احساس اعتماد خاصی را القا می‌کرد. شاه، امام‌علی(ع) را همواره در طول عمر حامی و محافظ خود می‌پنداشت و پادشاهی خود را مقدر الهی و متکی بر حمایت خداوند می‌پنداشت. این اشعار در دوره احراز ولایت‌عهدی ثانویه و حکومت آذربایجان برایش بسیار گوارا بود و بدان احساس نیاز می‌کرد.^(۳۶)

۲-۲-۵. امیرکبیر

احساس نیاز و مهرطلبی ناصرالدین میرزا حد‌اعلاى خود را در اتکای دربست وی به امیرکبیر در دوره ولیعهدی و حکومت هفت ماه بر آذربایجان و انتقال از آنجا به تهران و به تخت پادشاهی نشستن بعد از مرگ پدر و در تداوم دوره صدر اعظمی حدود سه‌ساله او مشاهده کرد. اختلاف سنی سی‌ساله آنان و تسلط و نبوغ سیاسی و مدیریتی امیرکبیر موجب شد که وی نقش «پدر» را تداعی کند. پدری که همواره در آرزوی آن و مهرورزی آن بود و در دوره کودکی و نوجوانی از آن محروم بوده است. میراث سیاسی امیرکبیر در شخص شاه هرچند جسته و گریخته تجسم یافت، اما شاه جوان از اتابک خود آموخت که چگونه حکومت کند. شیوه نظارت او بر دستگاه دولت، رفتار او با مخالفان سیاسی و روحیه نظامی‌گری‌اش هم تحت تأثیر فرهنگ سیاسی قاجاریه بود و هم از آمال امیرکبیر در بنیادگذاری دولتی مرکزی با پادشاهی قدرتمند در رأس مملکت ریشه گرفته بود. روی آوردن محدود وی به تجددطلبی را هم می‌توان در نفوذ اولیه میرزا تقی‌خان امیرکبیر بر او پی‌جویی کرد.^(۳۷) مهرطلبی ناصرالدین میرزا از دوره حکومت آذربایجان و ولیعهدی آغاز می‌شود و در دوره گذار و پادشاهی ادامه می‌یابد. تبیین رابطه پدر - پسری برای رابطه امیر و شاه، مؤید دیگری بر تاکتیک مهرطلبی شاه در این دوره است. به نظر آدمیت، رابطه امیر و شاه نه رابطه متعارف صدر اعظم و پادشاه در سیاست ایرانی بود؛ نه به رابطه پیرو و مریدی

آقاسی و محمد شاه شباهتی داشت و نه شبیه وضع تحکم‌آمیز خشک قائم مقام نسبت به محمد شاه بود. دقیق‌ترین و مفهوم‌سازی امیر و شاه یک نوع رابطه پدری و فرزندی بود. در این رابطه همه ملاحظات و تشریفات دولتی و حاوی همه جنبه‌های عاطفی و انسانی غائب بود. در توجیه روان‌شناسی آن می‌توان گفت ناصرالدین شاه که از پدر محبتی ندید، حتی به دوران ولیعهدی از نظر مالی در تنگنا بود و از مادرش هم دل خوشی نداشت بلکه از او بدش می‌آمد، از هر جهت به امیرکبیر روی آورد و او را پشت و پناه خود می‌شناخت. امیر هم آن خواسته روانی شاه را برآورد. این خود صمیمیت و همدلی متقابلی میان آن دو ایجاد کرد. لطیف‌ترین محبت‌های پدران در نوشته‌های خصوصی امیر به شاه به چشم می‌خورد.^(۳۸)

پولاک رابطه امیرکبیر و ناصرالدین شاه را رابطه «معلم - شاگردی» مفهوم‌سازی می‌کند. شاه هجده‌ساله هرگز یارای حفظ و تنفیذ ابهت مقام سلطنت را نداشت. در بحبوحه مذاکرات مهم و جدی، قهقهه سر می‌داد. همواره با اطرافیان خود ترکی صحبت می‌کرد و در مراسم سلام به سختی و به فارسی بد و شکسته‌بسته‌ای سخن می‌گفت. در خزانه دیناری وجود نداشت و مالیات‌ها وصول نمی‌شد و در عوض طلبکاران برای وصول مطالبات حواله‌های حاجی آقا رجوع می‌کردند. در چنین اوضاعی، امیرکبیر کار را تحویل می‌گیرد. امیر به شاه آموخت که چگونه حرمت مقام سلطنت را حفظ کند. چگونه خطابه ایراد کند. شاه مشتاقانه طرح‌های جاه‌طلبانه و بلندپروازانه معلم خود را پذیرفت. همین رابطه معلم - شاگردی در دستگاه فاسد درباری کار را بر او دشوار ساخت، زیرا به کسی حق نمی‌داد که فردی از نظر اخلاقی و علمی و شایستگی، «معلم» شاه باشد.^(۳۹)

۳-۵. برکناری امیرکبیر

ناصرالدین شاه، امیرکبیر را در ۱۶ محرم ۱۲۶۸ از صدارت برکنار می‌کند. انگیزه‌های روانی وی در این کار از منظر روان‌شناسی سیاسی هنوز پرسش‌برانگیز و قابل واکاوی است.

۱-۳-۵. مهدعلیا

یک سر قضایا به مهدعلیا برمی‌گردد. نخست آنکه امیرکبیر نتوانست علاوه بر کسب

اعتماد شاه، اعتماد ملکه مادر را نیز نسبت به خود جلب کند؛ به‌ویژه اینکه وی دارای اصل و نسب قاجاری و درباری نبود و از خانوادهٔ یک آشپزباشی بود.^(۴۰) دوم اینکه مهد علیا، دیگر نمی‌توانست نقش تعیین‌کننده‌ای در دربار و سیاست اعمال کند و همواره با محدودیت‌هایی از سوی امیرکبیر روبه‌رو می‌شد. سوم اینکه مانند شایعاتی که پیش از این منجر به جدایی و طلاقش از محمد شاه شده بود، در این دوره نیز شایعاتی حاکی از روابط آزاد جنسی او بود. شاید تماس‌های مادر شاه با شاهزادگان قاجار و عناصر دیگر، برای تشکیل جبههٔ واحدی بر ضد امیرکبیر بود؛ اما این تماس‌ها به منزلهٔ دلیل بی‌بند و باری مهدعلیا به شاه عرضه شد. در فرهنگی که با تعصب به ارزش‌های غیرت و شرم می‌نگریست و حتی بیش از آن به حجاب و عفاف زنان مقید بود، این نوع افشاگری‌های علنی دربارهٔ اندرونی شاهی به‌سادگی نادیده نمی‌ماند. شاه هم ظاهراً از اخبار روابط جنسی مادرش چنان به تنگ آمده بود که می‌خواست وی را در باغ کاخ سلطنتی با تیروکمان بزند؛ اما مهدعلیا در مکاتبات خود با ناصرالدین شاه این مسائل را انکار می‌کند.^(۴۱) این انکارها، به هر صورت، مانع از آن نشد که مهدعلیا موقتاً به قم تبعید شود. قم تبعیدگاه اعضای مغضوب خاندان سلطنتی بود. مهدعلیا در نامه‌ای به عین‌الملک در سال ۱۲۶۶ ق یعنی در اوج قدرت امیرکبیر، وی را عامل بحران روابط مادر و فرزند می‌داند. مهدعلیا، در تنگنای تهمت و رسوایی، بقای سیاسی خود را در این کشاکش بی‌امان قدرت در آن دید که به مقابله برخیزد، حتی اگر به بهای مرگ دامادش تمام شود. او می‌نویسد تا حال حرف زنانه بود و اندرونی، حالا دولتی شده و بیرونی. آنگاه اتهامات وارده را رد می‌کند و به سرزنش امیرکبیر می‌پردازد.^(۴۲) مقابلهٔ امیرکبیر با عیاشی مادر شاه موجب شد که او در رأس مخالفان امیر قرار گیرد و او نیز با استفاده از مهرمادر و فرزندگی ذره‌ذره در ذهن شاه رخنه کرد و تخم شک و دودلی و در نهایت کینه را در دل شاه نسبت به امیر بارور ساخت.^(۴۳)

۲-۳-۵. ازدواج با خواهر شاه

ناصرالدین شاه برای رفع تنش روزافزون میان امیرکبیر و مهدعلیا که نه تنها ذهن او را مشغول بلکه عاطفه او را جریحه‌دار کرده بود و پادشاه جوان را در وفاداری به دو

قطب متضاد گرفتار کرده بود، برای آشتی دادن دیوان و حرم در ربیع‌الاول ۱۲۶۵ حدود چهار ماه پس از جلوس به تخت، فرمان داد ملک‌زاده سیزده‌ساله تنها خواهر تنی‌اش، به ازدواج امیرکبیر پنجاه‌وچند ساله درآید. ابتکار شاه، تأیید و موافقت مهدعلیا را به همراه نداشت زیرا تصور می‌کرد که قدرت امیر را باز هم افزایش می‌دهد.^(۴۴) امیرکبیر هم راغب نبود اما صدر اعظم به وصلت رضایت داد تا بلکه از ایراد به پستی اصل و نسبش برهد. از این گذشته، شاید شاه هم گمان می‌کرد این وصلت با یکی از اولاد بلاواسطه خاندان شاهی وسیله مؤثری برای زیر نظر داشتن زندگی خصوصی صدر اعظمش تواند بود. صرف‌نظر از مقاصد سیاسی، در این عمل شاه این رغبت ناخودآگاه را هم می‌توان مشاهده کرد که می‌خواست امیرکبیر را چون پدری برگزیند و این‌گزینش را در محیط دوستانه خانوادگی که در کودکی از آن بی‌نصیب مانده بود، چهره انسانی بخشید. «امیرکبیر از اعتماد بی‌حد شاه برخوردار بود و شاه کاملاً پند و راهنمایی او را پذیرفت». رابطه شاه و صدر اعظمش از لحاظ اخلاقی، بر مبنای اتکای متقابل بود. ناصرالدین از نیاز خود به مدیری لایق بیرون از دیوانیان فرقه‌باز پایتخت واقف بود و بی‌رحمی یک فرمانده نظامی، دقت یک مستوفی دیوانی، مهارت سیاسی یک سیاست‌مدار را در شخص امیرکبیر جمع می‌دید. سه سال سرنوشت‌ساز نخست پس از تاج‌گذاری (۱۲۶۷-۱۲۶۴ ق) کافی بود که بنیاد استواری برای چهل‌وپنج سال بعدی شهریاری ناصرالدین شاه بریزد و به او فرصتی مغتنم دهد تا هنر حکمرانی را از صدر اعظم کاردان خود بیاموزد. فرانت فقط چهار ماه پس از سلطنت ناصرالدین شاه، گزارش داد: «علیحضرت تا حد زیادی کم‌رویی هنگام جلوس را کنار گذاشته است، راحت‌تر گفت‌وگو می‌کند و تازگی اعتماد به نفس بسیار بیشتری در ملاعام به دست آورده است».^(۴۵)

۶. تاکتیک سلطه‌طلبی

مراحل مهارت‌افزایی سیاسی شاه روز به روز توسط امیرکبیر افزوده و یا به وسیله تجارب سیاسی و یادگیری اجتماعی تکمیل می‌شد. در اواخر دوره سه‌ساله صدر اعظمی شاه به یک نقطه قابل قبولی از اعتماد به نفس سیاسی رسیده بود و مطالبات جدیدی را

از صدر اعظم خود داشت. این مطالبات که به دنبال زنجیره‌ای از حوادث و رقابت‌ها و زدوبندهای بی‌پایان علیه امیرکبیر در جریان بود، به تدریج شاه را وارد مرحله اتخاذ تاکتیک سلطه‌طلبی در رفتار سیاسی می‌کرد. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، شاه پس از عزل و قتل امیرکبیر قدرت را رأساً به دست می‌گیرد و سلطه‌طلبی خود را آغاز می‌کند.^(۴۶) عوامل زیر در وخامت رابطه شاه و امیر مؤثر بوده است.

۱-۶. تعارض نقش دوگانه شاه و سفر اصفهان

شاه جوان برای سروسامان بخشیدن به امور آشفته کشور، باید همه اقتدار را به صدر اعظم خود می‌سپرد؛ همان چیزی که در نظریه قدیمی «وزارت تفویض» نامیده می‌شد. این مفهوم صدرات، نقطه مقابل «وزارت تنفیذ» بود که از وزیر صرفاً می‌خواست مأمور اجرای احکام شاه باشد. تصادم این دو استنباط بود که سرانجام سقوط امیرکبیر را پیش آورد. نقش دوگانه‌ای که شاه بر عهده داشت، ادامه این وفاداری را مشکل می‌ساخت. از طرفی از ناصرالدین انتظار می‌رفت در امور دولت شرکت جوید و در انظار عمومی خود را پادشاهی مسئول و مقتدر قلمداد کند، از سوی دیگر، باید مطیع خط‌مشی تعیین‌شده توسط صدر اعظم خود باشد. این دوگانگی در ایفای وظیفه به‌ویژه در سفری به اصفهان در تابستان سال ۱۲۶۷ ق علائم آشکاری از فرسایش را بروز داد. در سفر اصفهان، امیرکبیر به ملاحظه بیگانه و شیطنت دشمنان در هنگام غیبتش از تهران، درخواست کرد عباس میرزای سوم، برادر ناتنی کوچک‌تر شاه و مادرش خدیجه، جز همراهان شاه در این سفر باشند. به‌ویژه که خدیجه به دنبال آزار و اذیت پس از مرگ شاه از سفارت انگلیس تقاضای حمایت کرده بود و آنها می‌خواستند جانشین بالقوه‌ای برای ناصرالدین در چنگ داشته باشند تا در صورت لزوم به کار گیرند. امیرکبیر هم به شاه نصیحت می‌کرد که او را جذب کند تا انگلیسی‌ها بهانه‌ای پیدا نکنند؛ اما ناصرالدین شاه در ابراز حقه و کینه نسبت به این برادر کوچک، دست کمی از خویشاوندانش نداشت و به‌سختی حضور او را در پایتخت برمی‌تافت. انزجار مهدعلیا از رقیب سابقش خدیجه نیز مزید بر علت شده بر تنفر از برادرش افزوده بود.^(۴۷) ارتباط نزدیک‌تر امیرکبیر با عباس میرزا و رفتار محرمانه‌اش با خدیجه در طول سفر اصفهان، اعتماد

شاه را به او متزلزل ساخت و در بازگشت شاه و صدر اعظم به تهران در ذیقعدہ ۱۲۶۷، نثار بین شاه و صدر اعظم علنی شد.

هنگامی که شاه به قم رسید، شاه خود عباس میرزا را والی قم کرد، ولی امیرکبیر «عذر این جسارت را در حضرت سلطان چنین به عرض می‌رساند که اگر یک روز پادشاه بی‌صلاح و صوابدید من در امری فرمان دهد و سخن مرا واقعی نهد، پرده ملک بدرد و کس را فرمان من نبرد»؛^(۴۸) بنابراین امیرکبیر در مقابل فرمان شاه ایستاد و به عباس و مادرش دستور داد که جلوتر از موکب شاهی به تهران حرکت کنند و «چون به پادشاه بروند، شهریار را نایره غضب ملتهب گشت و فرمان داد تا او را باز قم آورند و حکومت آن بلده را به عباس میرزا تفویض داشت و این اولین فرزین‌بندی بود که در رقعۀ آجال میرزا تقی‌خان از شاه رخ داد».^(۴۹) عباس امانت در این مورد متذکر می‌شود که جای شگفتی است که امیرکبیر با شناخت خوبی که از روان‌شناسی و خلق و خوی ناصرالدین شاه داشت، حساسیت او را نسبت به برادر ناتنی‌اش درست درک نکند.^(۵۰) چند دهه بعد، مورخ قاجار محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در شرح واقعه اصفهان نوشت که امیرکبیر می‌خواست عباس میرزا نامزد ولیعهدی شود و در سفر اصفهان تشریفات و احتراماتی که برای شاه منظور می‌نمایند، برای عباس میرزا هم منظور کنند. حتی اگر این فکر و اقدامات نادرست باشد، خبر آن هول و هراس شاه را برانگیخته و ذهن او را مشوب ساخته است.^(۵۱) ماجرای عباس میرزا ضربه شدیدی بر اعتماد شاه به امیرکبیر بود. در بازگشت به تهران متوجه شد رفتار شاه متغیر شده و نفوذش بر شاه به میزان زیادی کاهش یافته است. بدگمانی جایگزین دل‌بستگی شاه به اتابک شده است. ناصرالدین شاه می‌ترسید که امیرکبیر به کمک انگلیسی‌ها درصدد برآید برادر صغیر ناتنی‌اش را به جای او بنشانند و بعد خود در مقام نایب‌السلطنه قدرت را به دست گیرد. شاید این فکر را خدمه اندرون به او تلقین کرده بودند و تهمت‌های مهدعلیا هم این فکر را تقویت کرده بود.

در یک جمع‌بندی می‌توان چنین گفت که عزل امیرکبیر معلول دلایل گوناگونی است:

۱. شکایت و ایجاد فضای منفی روانی از سوی رقبا، حسودان و در رأس آنها

مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری؛^(۵۲)

۲. دشمن مشترک شدن امیرکبیر به دلیل قلع و قمع فساد و حقوق افراد انگل در دربار و دیوان موجب شد که علیه او به تحریک پردازند؛^(۵۳)
۳. نیروهای خارجی و وزیران مختار روس و انگلیس؛^(۵۴)
۴. هراس شاه و درباریان ارتجاعی از اینکه مبادا اقدامات اصلاحی امیرکبیر سررشته کارها را از چنگ آنها بیرون کند.^(۵۵)
۵. آزرده‌گی خاطر روانی شاه از امیرکبیر به دلیل لحن آمرانه و مرشدانه امیرکبیر در محاورات و مکاتبات؛^(۵۶) به طور مثال این نامه تاریخی امیرکبیر مبنی بر اینکه با توصیه عمه و خاله نمی‌توان کشور را اداره کرد:

«قربانت شوم. الساعه که در ایوان منزل با همشیره همایونی به شکستن لبه نانی مشغولم، خبر رسید که شاهزاده موثق‌الدوله حاکم قم را که به جرم رشاء و ارتشاء معزول کرده بودم، به توصیه عمه خود ابقا فرموده. سخن هزل بر زبان رانده‌اید. فرستادم تا او را تحت‌الحفظ به تهران بیاورند تا اعلیحضرت بدانند که اداره امور مملکت با توصیه عمه و خاله نمی‌شود».

خورموجی مورخ معاصر دوره ناصری نیز ضمن اشاره به همین مسئله، سفر اصفهان را نقطه عطف می‌داند و بر این نکته پافشاری می‌کند که مخالفان امیرکبیر نیز به این موضوع دامن می‌زدند:

«گستاخانه محاورت می‌کرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت، به صوابدید خود انجام می‌رسانید. طبیعت غیور سلطنت و غرور شهاب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند. هنگام مراجعت از اصفهان... بر قهر و خشم باطنی افزود... در این وقت حسادت و اضداد را که مترصد بودند، مقامی نیکو به دست افتاد... به سعایت اتابک معروض می‌داشتند».^(۵۷)

شاه، امیرکبیر را مانع عیاشی و هرزگی خود می‌دانست. امیرکبیر پیوسته همچون خرمگسی سقراطی به مذمت این‌گونه کارها می‌پرداخت و شاه را تشویق می‌کرد که به فعالیت پادشاهی و سیاسی به طور جدی پردازد. درحالی که شاه بر این اعتقاد بود که عیاشی و خوش‌گذرانی جزء ذاتی حقوق اولیه پادشاهی اوست. کاهش هزینه

دربار از سوی امیرکبیر یکی از این موارد است.

۶. شاه تاریخ مصرف امیرکبیر را تمام شده می‌پنداشت و او را مانع اعمال قدرت خود می‌پنداشت. جلوگیری از اعمال قدرت پادشاهی وی به‌ویژه در مواردی چون حاکم قم از سوی امیرکبیر که به نوعی تداوم روابط شاه - صدر اعظم در دوره ولیعهدی و اوایل پادشاهی بود، به طور تلویحی به شاه این نکته را القا می‌کرد که هنوز به «بلوغ سیاسی» نرسیده است. شاه با عزل امیرکبیر در واقع «بلوغ سیاسی» و «پایان تاکتیک مهرطلبی» خود را اعلام می‌کرد. یکی از مهم‌ترین شواهد مکتوب دلالت‌گر بر مهرطلبی قاجارها در وقت نیاز و احتیاج و ضعف متن دستخط عباس میرزای ولیعهد به پسرش محمد میرزا (محمد شاه) است. آدمیت آن را زهرخند مکرر تاریخ می‌داند:

«می‌گویند قاجارها وقت احتیاج و حاجت و ترس در کار، کمال تملق را دارند. رفع اینها که شد، دیگر نمی‌شناسند. این حالت خدا می‌داند در من نیست و نبود، شما هم نباشید».^(۵۸)

بنابراین عوامل زیادی علیه امیرکبیر اقدام می‌کردند، اما این اقدامات همگی با اعتماد شاه به امیرکبیر خنثی می‌شد. به نظر آدمیت، «برای دوام دولت امیرکبیر باید شاه در پشتیبانی از صدر اعظم استوار می‌ماند و در برابر وسوسه‌های اهریمنی گروه بداندیشان پای سست می‌نشست؛ اما ناصرالدین شاه را خوب می‌شناسیم؛ در پنجاه سال، نه ثباتی در کار داشت و نه استقامتی در رأی خویش نشان داد، حالا که جوان بود و بی‌تجربه دیگر چه انتظار».^(۵۹) تنها پشتوانه نخ مویی که زمام قدرت امیرکبیر را تشکیل می‌داد، اعتماد سیاسی شاه بود. سرانجام این رشته هم گسسته شد. کدی در این باره می‌گوید:

«شاه هرچه بالغ‌تر می‌شد، از لحن آمرانه و پدرانۀ امیرکبیر نسبت به خود آزاده‌تر می‌شد. امیرکبیر نمی‌توانست در قبال صف مخالفان نیرومند خود در دربار و حرم و در رأس آنها مهدعلیا مقاومت کند. با کاهش اعتماد شاه به امیرکبیر، سرانجام در سال ۱۸۵۱ (۱۲۳۰ ق) برکنار، بازداشت و به کاشان تبعید شد».^(۶۰)

۷. خامی و بی‌تجربه بودن شاه جوان بیست‌ویک‌ساله هم در این تصمیم بی‌تأثیر نبود. ناظم‌الاسلام از آن به عنوان حرکات بچه‌گانه شاه یاد می‌کند.^(۶۱) شاه خود در یادداشتی می‌پذیرد که لحن انتقادات امیرکبیر موجب رنجش او و عزل او شده و آن را حمل بر بی‌تجربه بودن خود می‌کند و خطاب به آصف‌الدوله در اواخر عمر خود می‌نویسد:

«ما حالا تازه‌کار نیستیم که از بعضی از عرایض و حرف‌های نوکرهای دولت‌خواه مثل شما رنجش حال کنیم؛ می‌دانیم که همه از روی صحت و شفقت دولت و نظم مملکت است. اگر اول دولت، تجربه‌ی حالا را داشتیم هرگز میرزا تقی‌خان امیر نظام عزل نمی‌شد، بلکه الی حال زنده بود و خدمت می‌کرد».^(۶۲)

امیرکبیر صادقانه می‌خواست اتکای شاه به خود را کم کند تا او بتواند روی پای خود بایستد. حتی به وی متذکر می‌شود شما باید به‌تنهایی کشور را اداره کنید و امیر فرض غیبت خود را طرح می‌کرد و از شاه می‌خواست تا آموزش و سیاست را جدی‌تر بگیرد:

«گیریم من مُردم، فدای خاک پای همایون. شما باید سلطنت بکنید یا نه؟ اگر شما باید سلطنت بکنید، بسم الله».^(۶۳)

در متن دیگری نیز از پیشرفت کار آموزش مملکت‌داری اظهار مسرت می‌کند و اضافه می‌کند که اگر همین‌طور ادامه دهید، بی‌مشاوره احدی حتی امیرکبیر می‌توانید کشور را اداره کنید. این عبارات در ناخودآگاه شاه، روزی را نوید می‌دهد که پادشاه دیگر نیاز به ادامه تاکتیک مهرورزی به صدر اعظم ندارد:

«هو. قربان خاک پای همایون مبارک شوم. دستخط همایون زیارت شد. خدا این نصف جان ناقابل، این غلام را فدای خاک پای همایون نماید. امیدوار از فضل خدا و باطن ائمه اطهار(ص) هستم که دو ماه این‌طور دماغ بسوزانید، جمیع خیالات فاسد از دماغ مردم ایران برود و کارها چنان نظم بگیرد که همه عالم حسرت بخورند و وجود امثال غلام باشد با نباشد به

فضل خدا، ذات مبارک دوی هر دردی باشد و چنان برکار شوند که بی مشاوره احدی خدمات کلیه به یک اشاره خاطر همایون انجام گیرد؛ زیرا که جمیع عالم در خوب و بد، از تشر و کارسازی اول است که ببینند، بعد خودبه خود از واهمه سلطنت راه می رود».^(۶۴)

۲-۶. قتل امیرکبیر

چرا امیرکبیر به قتل رسید؟ گفته می شود باز تولید اضطراب جانشینی دوره ولیعهدی و نافرمانی موردی امیرکبیر از دستورات، موجب سلب اعتماد و آزرده‌گی خاطر او شد و به عزل وی انجامید. در مورد قتل امیرکبیر نیز دلایل زیر به ویژه از وجه روان‌شناسی آن قابل توجه است:

۱-۲-۶. وزیرکشی

در حافظه ناصرالدین شاه وزیرکشی به عنوان یک گزینه حاضر بوده است. این امر فی‌نفسه پیش‌زمینه لازم برای توجیه عمل و یا پذیرش وسوسه اطرافیان کینه‌جو را فراهم کرده است. دو پادشاه پیش از وی هر یک به این کار دست زده بودند جدش فتحعلی شاه پس از استفاده حداکثری از حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله کلانتر شیرازی و پدرش محمد شاه نیز پس از تحکیم تاج و تخت، میرزا ابوالقاسم قائم مقام را به قتل رسانده بودند. شاید به همین دلیل عباس میرزا پدربزرگش از این کار نهی کرده بود. به نظر میلانی گویا وزیرکشی یکی از اسباب اعلام بلوغ سیاسی شاه بود. به این ترتیب هم قدر قدرتی شاه ثابت می‌شد و هم از مدعیان قدرت و توده مردم، زهر چشم گرفته می‌شد.^(۶۵)

۲-۲-۶. مانع شخصیتی امیرکبیر

شخصیت امیرکبیر حتی پس از عزلش، شاه و صدر اعظم و درباریان را آزار می‌داد. صدر اعظم نوری متوجه شد که تا امیر زنده است، کارش را ثباتی نیست و پایه دولتش لرزان است. این تصور ذهنی حاکم شده بود که تا امیرکبیر زنده است، هیچ دولتی قوامی نخواهد داشت. یکی از نامه‌های میرزاخان نوری صدر اعظم به نماینده ایران در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی کاملاً مؤید این نکته است. نامه متذکر

می‌شود که نمایندگان کشورهای انگلیس، روس و عثمانی، پس از عزل امیرکبیر حالتی تهاجمی به خود گرفته‌اند. آنگاه معلوم می‌شود که نوری چگونه تحلیل خود را در ذهن شاه جوان مبنی بر ضرورت حذف امیرکبیر القا کرده است:

«نوشته بودید: حضرات بعد از استماع عزل میرزا تقی‌خان و حبس او به کاشان تغییر سلوک داده‌اند و چنین تصور کرده‌اند که این ایستادگی‌ها و سختی‌ها از وجود شخص خود میرزا تقی‌خان بوده است. شما البته به خوبی رفع این شبهه را از آنها بکنید و بگویید: این همه آوازه‌ها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود... چرا باید کسی عزل و نبودن او را - العیاذ بالله - برای این دولت وهن و سستی بداند و تغییر سلوک بدهد.»^(۶۶) پولاک هم اشاره می‌کند که نوری، قتل امیرکبیر را نوعی دفاع از خود تعبیر می‌کرد؛ زیرا حیثیت امیرکبیر چنان بالا رفته بود که مردم فقط او را می‌شناختند و از او حساب می‌بردند. درحالی‌که مقام شاه در درجات بعد قرار گرفته بود. این مانع شخصیتی، خود شاه را هم آزار می‌داد؛ زیرا او را در درجه دوم قرار داده بود. امیرکبیر با همه اخلاص و فدوییتی که داشت این خطر را داشت که جای او را بگیرد، به‌ویژه که درست مقارن همان احوال، وزیر هرات به همان نحو به درجه فانی ارتقا یافته بود.^(۶۷) شاه نسبت به امیرکبیر دچار سوءظن و احساس ناامنی شده بود و به قدری ترسیده بود که تا وقتی او را نکشد، شب خواب راحت نمی‌کرد.

۳-۲-۶. تغییر موازنه روانی به زیان امیرکبیر

دشمنان امیرکبیر شاه را محاصره کرده بودند: مهدعلیا، میرزا آقاخان نوری، پسر دایی‌های شاه از جمله شیرخان عین‌الملک ایلخان طایفه قاجار و سردار محمدحسن خان ایروانی داماد محمد شاه. انگیزه اصلی آنان در قتل امیرکبیر، همانا نگرانی از «تجدید صدارت» او بود. زمامداری میرزا تقی‌خان به اندازه‌ای درخشان بود و تأثیر آن به حدی در دل شاه ژرف بود که هیچ‌گاه از فکر بازگرداندن او به وزارت دست برنمی‌داشت. به یقین پس از گذشت زمانی کوتاه خشم و آزرده‌گی خاطر شاه فرو می‌نشست و امیر از نو به قدرت می‌رسید. تا امیرکبیر در تماس فیزیکی با شاه بود، نوعی توازن روانی حاکم بود، بعد از غیبت وی، دشمنان، شاه را محاصره و مرتب در گوش او خطر و هراس وجود امیرکبیر را گوشزد می‌کردند.

خود امیرکبیر به این نکته و تنهایی شاه اشاره می‌کند و قتل خود را پیش‌بینی می‌کند: «بندگان شاهنشاهی با یک وجود تنها، در مقابل این همه رخنه دردمندان، سپر خواهند انداخت و لابد به جهت آسودگی خودشان، مرا قربانی خواهند کرد...».^(۶۸)

۴-۲-۶. سایه شوم تحت‌الحمایگی و لاف دالگوروکی

نگرانی ناصرالدین شاه پس از عزل امیرکبیر از صدر اعظمی و سپس از امارت نظام این بود که مبادا امیرکبیر به سفارت انگلیس پناهنده شود. شاه و صدر اعظم جدید که نگران این‌گونه شایعه‌ها و تماس‌ها بودند، اول حکومت فارس سپس اصفهان و آنگاه قم را به امیرکبیر پیشنهاد کردند. امیرکبیر بی‌درنگ این پیشنهادها را رد کرد. خودداری وی به‌ویژه به این دلیل بود که اگر از تهران برود، جانش در خطر است. تصور پناهندگی و اخذ تحت‌الحمایگی بریتانیا نمی‌توانست واقعیت داشته باشد. وی در گذشته همواره بر ضد سوءاستفاده سفارتخانه‌ها از امتیازاتی نظیر اعطای پناهندگی سیاسی جنگیده بود. بلکه بدین لحاظ که خود رسم بست‌نشینی را هم از بین برده بود. صحت و سقم، واقعیت داشتن یا نداشتن پناهندگی تحت‌الحمایگی مهم نیست، مهم تصور ناصرالدین شاه بود که رفتار وی را تعیین می‌کرد. ظاهراً شاه چنین تصویری داشته است. سرانجام با میانجی‌گری شیل وزیر مختار انگلیس مقرر شد به حکومت کاشان برسد؛ اما پرنس دالگوروکی وزیر مختار روسیه با اقداماتی تحریک‌کننده چنین القا کرد که روسیه اخذ تضمین جانی یا اعطای تحت‌الحمایگی به امیرکبیر را خواستار است. این موضوع با توجه به اینکه همسر وی خواهر ناصرالدین شاه بود، بسیار نگران‌کننده شده بود و بر وخامت اوضاع افزود. این اقدامات روند مرگ امیر را به شتاب انداخت زیرا شاه و درباریان می‌خواستند پیش از رسیدن درخواست رسمی روسیه، کار را تمام کرده باشند.^(۶۹) سرانجام روز ۲۵ محرم، قراولان سلطنتی، امیرکبیر را بازداشت کردند و از خانه‌اش بیرون بردند و به کاشان تبعید کردند.

۴-۲-۵. خامی شاه در صدور کتبی دستور قتل

بی‌تجربگی شاه را می‌توان در صدور کتبی این کار مشاهده کرد. شاه در ۲۰ ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ حکم مرگ امیرکبیر را به طور مکتوب صادر کرد. مأمور قتل

علی‌خان فراش‌باشی بود؛ دست‌پرورده قدیمی امیرکبیر که حالا به زمره دشمنانش پیوسته بود: «حاج علی‌خان پیش خدمت خاصه فراش‌باشی دربار سپهر اقتدار، مأمور است که به فین کاشان رفته میرزا تقی‌خان فراهانی را راحت نماید و در انجام این مأموریت بین الاقران مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد».^(۳۰) در نامه وزیر امور خارجه درباره قتل امیرکبیر، علل مرگ سراسر است به نقل قول شاه پرداخته می‌شود:

«میرزا تقی‌خان یک نفر گدازاده بود، شاهنشاه به او التفات‌ها فرمودند... تا اینکه از شدت کبر و غرور به طوری کم‌کم در احکام همایونی بنای طفره و بی‌اعتنایی گذاشت و خیالات باطله در دماغ خود راه داد که هیچ‌کس سوای خود ما نمی‌داند و درست نیست در این نوشته‌ها نوشته شود که ما را لابد به عزل خود واداشت».^(۳۱)

۶-۲-۶. احساس ندامت بعد از پدرکشی

ناصرالدین شاه که در اوایل سلطنت در بیست و یک سالگی تحت تأثیر سودجویان کینه‌توز، فرمان قتل امیرکبیر را صادر کرده بود، بعدها دچار عذاب وجدان شد. واتسون یکی از ستایشگران اولیه امیرکبیر می‌گوید شاه پشیمان در ماتم خود برای اعدام امیرکبیر تصمیم گرفت. سالگرد درگذشت امیر را حرمت نهد و آن روز را هرساله به روزه‌داری و ندامت بگذرانند.^(۳۲) رشحاتی از ندامت برای اتابک در سفرنامه‌های شاه یا در طرح‌های سرسری که گاه می‌کشید، دیده می‌شد. در سفر عراق عجم پس از رسیدن به سلطان آباد در چهاردهم شوال ۱۳۰۹ به ده «هنزاه» زادگاه میرزا تقی‌خان رفته سراخ اقوام امیر را می‌گیرد. خود در این مورد می‌نویسد:

«گفتیم بروند یکی از کسان مرحوم میرزا تقی‌خان امیرنظام را پیدا کرده بیاورند ببینیم. رفتند پیرمردی جهانگیرخان نام را که قد بلند و ریش سفید داشت آوردند. عرض می‌کرد من خالوزاده امیرنظام هستم و تا آخر صدارتش پیشخدمت او بودم و مستمری هم از دیوان داشت. یک خالوزاده دیگر هم از میرزا تقی‌خان مرحوم دیده شد که اسمش میرزا حسن و مردی بلند قد است. فرمودیم مستخدمش کنند».^(۳۳)

افسوس شاه در نامه عتاب‌آلودی که به میرزا آقاخان نوری می‌نویسد مشهود است:

«روزی که پدر تاج‌دار ما مرحوم و ما دیناری در تیریز نداشتیم و مرکزیت در مملکت نبود، شخص امیر که خدایش رحمت کند، ما را برداشت و به تهران که رسیدیم نصف کارها را در راه تمام کرده و مرکزیت به پایتخت داد و مرتباً مخارج دولت را هر ماه می‌داد و مبلغی هم در خزانه برای روز مبادا پس‌انداز داشت. آن اصلاحات چه شد؟ پول ما به کجا رفت؟ ما با انگلیسی‌ها جنگی نداریم اما راضی هم نمی‌شویم که هر روز خُرده‌فرمایش گوش گیریم و قسمتی از مملکت را جدا سازیم. چرا در زمان صدارت امیر این توقعات را نداشتند و این توپ و تشرها را نمی‌زدند؟! وقتی سفیر آنان شرفیاب می‌شد، به زانو در مقابل ما خم می‌شد. البته وقتی آنها ببینند صدر اعظم، شاه خودش را می‌ترساند و به سردار مملکت که در جنگ است کمک نمی‌رساند، تا اصفهان را هم می‌خواهند.»^(۳۴)

ناصرالدین شاه با اقدام به عزل و قتل امیرکبیر از تاکتیک مهرطلبی خارج و به اتخاذ تاکتیک سلطه‌طلبی وارد شد. شاه می‌خواست اقتدار کامل را در دست داشته باشد. رابطه معلم - شاگردی؛ پدر - پسری و وادادگی روانی در مقابل امیرکبیر که از نوجوانی وی را به پادشاهی رسانیده بود و شخصیت قوی و محبوب وی مانع اعمال چنین اقتدار و قدرتی بود. با از میان برداشتن امیرکبیر، ناصرالدین شاه وارد مرحله سلطه‌طلبی شد.

۷. سلطه‌طلبی نسبی و سلطه‌طلبی مطلق

از زمان عزل و قتل امیرکبیر در ۱۲۶۸ تا سال ۱۲۸۷ انتصاب حاج میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله یعنی پانزده سال آخر زندگی ناصرالدین شاه تاکتیک سلطه‌طلبی، وجه غالب رفتار سیاسی وی را تشکیل داده است؛ اما این تاکتیک خود به دو مرحله تقسیم‌بندی می‌شود؛ سلطه‌طلبی نسبی دوره نوری، سلطه‌طلبی مطلق دوره بی‌صدر اعظمی.

۷-۱. سلطه‌طلبی نسبی

خاطرات نوجوانی و موقعیت پدری و مرشدی انتظارت روانی و مشی سیاسی اقتدارآمیز وی مانع از اعمال قدرت ناصرالدین شاه بود. با عزل و قتل وی به طور

ساختاری وضع برای شاه دگرگون شد. نوری از شاه انتظارات یک صدر اعظم مقتدر را نداشت و این امر زمینه مناسبی را برای اتخاذ تاکتیک سلطه‌طلبی از سوی شاه فراهم کرد. نوری در همان آغاز صدارت در متنی بسیار مهم خود را آماده پذیرش تاکتیک سلطه‌گری شاه می‌کند و تفاوت مشی خود با امیرکبیر را توضیح می‌دهد:

«بحمدالله که میرزا تقی‌خان غیر مرحوم به درک واصل شد. خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای یک جمله دست‌خط مبارک سرکار اقدس شهریاری بنماید. این بنده میرزا تقی‌خان نیست که خود زور داشته باشد و هوایی؛ زور و تسلط چاکر، اعتبار شاه است.»^(۷۵)

البته نوری با کمال زیرکی با ایجاد بستر مناسب برای فرصت‌سوزی وقت شاه، مجالی پیدا می‌کند تا شاه سلطه‌گری مطلق پیشه نکند؛ بنابراین برخلاف امیرکبیر، نوری خود شاه را به سوی عیاشی و هرزگی سوق می‌دهد تا شاه را سرگرم این قبیل امور کند تا خود بتواند در مملکت‌داری یکه‌تازی کند. برای مثال نوری آشکارا از شاه می‌خواهد تا از حضور در یکی از سان‌های نظامی منصرف شود و می‌نویسد: «هوا سرد است؛ ممکن است به وجود مبارک صدمه‌ای برسد، دو تا خانم بردارید، ببرید به ارغونیه، عیش کنید.»^(۷۶)

رخدادهایی همچون سوء‌قصد نافرجام به جان وی در ۲۸ شوال ۱۲۶۸ که دچار جراحاتی در دهان و ران می‌شود،^(۷۷) شاه را وادار می‌کند که به قلع و قمع مخالفان و مدعیان سلطنت از جمله تبعید عباس میرزا به عتبات پردازد اما بعد از ختم غائله دوباره به وضعیت عادی برمی‌گشت و دست نوری در اعمال قدرت باز می‌شد. علاوه بر آن، شاه در این دوره در سیاست خارجی بلندپروازی می‌کند و قضیه هرات و بازپس‌گیری آن را پیگیری می‌کند. هرات محاصره و فتح می‌شود؛ اما با مداخله دریایی انگلستان شاه مجبور به عقب‌نشینی می‌شود و بر مبنای معاهده صلح پاریس، استقلال هرات را می‌پذیرد و به طور کتبی خروج از حاکمیت ایران را پذیرا و شکست حقارت‌آمیزی را متحمل می‌شود.^(۷۸)

در همین دوره شاه بر مبنای خوابی که طی آن دستور می‌دهد درختی که نامش

«درخت ویکتوریا» بوده است، از ریشه کنده و در جای دیگر می‌کارند و نامش را «محمد» می‌گذارند، تصمیم به قطع روابط با انگلستان می‌گیرد. این امر در ضمن فرایندی محقق می‌شود که موضوع هرات و آزار شیعیان عراق و نیز قضیه ناموسی، پناهندگی خواهرزن شاه در سفارت پیش می‌آید.^(۸۹) شاه در این قضایا که مصادف با جنگ کریمه روسیه با عثمانی است، با وادار کردن نوری به انعقاد پیمانی در سپتامبر ۱۸۵۴ می‌پردازد. ایران موظف می‌شود جلوی حمل و نقل اسلحه یعنی محموله‌های انگلیسی از طریق آذربایجان و غله و علوفه به دولت عثمانی را بگیرد و در مقابل روسیه از پرداخت آخرین قسط غرامت جنگ ۱۸۲۸ صرف‌نظر کند.^(۹۰)

جیران زن افسانه‌ای شاه در همین دوره وارد زندگی شاه می‌شود و بیشترین فرزندان را برای شاه به دنیا می‌آورد.^(۹۱) شاه نام جیران را به خاطر چشمان شهبلاش روی او گذاشته بود. شاه امیرقاسم، فرزند وی و جیران را ولیعهد و نوری را برای جلوگیری از نایب‌السلطنگی بهمن میرزا، «صدر اعظم بلاعزل» می‌کند و خود را به صورت پادشاهی تشریفاتی درمی‌آورد؛ اما مرگ امیرقاسم تنها پس از دو هفته از ولیعهدی و متهم شدن نوری صدر اعظم به توطئه در این مرگ ناگهانی، منجر به عزل نوری در ۱۹ محرم ۱۲۷۵ می‌شود. مرگ امیرقاسم ضربه عاطفی سختی بر شاه وارد می‌کند. شاه از فرط اندوه از خود بی‌خود شده، سر به دیوار می‌کوفت و چند روز لب به غذا نزد.^(۹۲)

۲-۷. سلطه‌طلبی مطلق و تمام‌عیار

پس از عزل نوری، شاه، پست صدارت را ملغی می‌کند و هم‌زمانهم شاه و هم صدر اعظم می‌شود. این وضعیت پس از ده سال تجربه مملکت‌داری بود که شامل ۳ سال و اندکی در دوره امیرکبیر و ۷ سال در دوره نوری آغاز می‌شود و تا پانزده سال به آخر پادشاهی وی ادامه می‌یابد؛ بنابراین آخرین حلقه سلطه‌طلبی شاه تکمیل می‌شود.

دلایل متعددی برای لغو صدارت ارائه شده است. پولاک پُرهزینه بودن عزل نوری برای شاه^(۹۳)؛ خورموجی عملکرد منفی و فساد مالی صدر اعظم و خاندان و همشهریانش را دلیل این تصمیم معرفی می‌کند^(۹۴) و امانت دلیل آن را «پختگی

سیاسی و کارآزمودگی شاه پس از ده سال سلطنت» ذکر می‌کند^(۸۵) و آوری آن را نوعی اصلاحات از جانب شاه می‌داند.^(۸۶) شاه تصور می‌کرد با تعیین چند وزیر برای تصدی امور مهم، خود می‌تواند بر کار آنان نظارت کند و نیازی به صدر اعظم ندارد و در بیست‌وهفت سالگی مقام سلطنت و مقام صدارت عظمی را به طور هم‌زمان در اختیار داشته باشد.^(۸۷) شاه «به قدری غوغا و جنجال درباره‌ی اراده‌اش به حکومت مستقیم راه انداخت که دیگر نمی‌توانست از حرفش برگردد».^(۸۸) بنابراین به‌رغم دردهایش و نابسامانی‌های امور، این روند بی‌صدر اعظمی بیش از یک دهه استمرار می‌یابد.

نتیجه‌گیری

فهم رگه‌های قدرتمندی از تحولات سیاسی - اجتماعی ایران دوره ناصری از سلسله قاجاریه منوط به فهم شخصیت سیاسی ناصرالدین شاه است. قدرت و اختیارات بی‌حد و مرز شاه موجب می‌شد که خلیقات و ویژگی‌های فردی شاه به‌سرعت و به‌شدت بازتابی در سیاست پیدا کند و تفکیک بین زندگی خصوصی و زندگی سیاسی وی را ناممکن سازد. زندگی دوران کودکی، نوجوانی و ولایت‌عهدی او بازتابی در بزرگسالی حتی کهنسالی پیدا می‌کند. بُعد به‌شدت عاطفی و بُعد هوس‌آلودگی شاه موجب شده بود که زنان حرمسرا در بسیاری از عرصه‌ها در سیاست هم به نوعی رفتارهای شاه را تحت تأثیر قرار دهند. نقش مهدعلیا در برکناری و قتل امیرکبیر و روی کارآوردن میرزا آقاخان نوری و نقش جیران همسر افسانه‌ای وی در عزل نوری، گوشه‌ای از تداخل دو قلمرو شخصی و سیاسی شاه است. دوره‌های زندگانی ناصرالدین شاه بر مبنای تحولات روحی و روانی و انباشت تجارب اجتماعی و سیاسی و مملکت‌داری او بر مبنای یادگیری اجتماعی و بر مبنای نیازهای جنسی لجام‌گسیخته و یا ناباروری جنسی او و یا بر مبنای مرگ فرزندان و همسران دل‌بند و ولیعهدهای سه‌گانه وی رقم خورده است. با این همه رگه‌های قدرتمندی از عقاید دینی نظیر اعتقاد به تقدیر الهی و یا اعتقادات خرافی‌گونه نظیر سعد و نحس اوقات و قصه‌های شاه پریان نیز در لایه‌های شخصیت وی حضور داشته است. مردم‌گرایی، مردم‌گریزی و مردم‌ستیزی در

دوره‌های زندگی وی به تناوب و متناسب با نیازهای فردی و متناسب با ساختار اجتماعی مستعد، بروز پیدا کرده است. پنجاه سال طولانی دوره سلطنت وی و مکتوب شدن بسیاری از ماجراها و عنایت ویژه وی به کتاب‌نویسی و ثبت و ضبط خاطرات و سفرنامه‌ها و مکاتبات خود نیز فرصت مناسبی برای شکار مواد خام لازم از سوی روان‌شناسان سیاسی فراهم کرده است.^(۸۹) در این مقاله زوایایی از این موضوع افشاگری شد. با این همه بسیاری از وقایع و رخدادها و فرایندهای این دوره که یک سر آن شخصیت شاه است، همچنان با رهیافت روان‌شناسی سیاسی قابل توضیح است. ❁



پی‌نوشت‌ها

۱. برای بررسی مفروضات مرتبط با متغیرهای غیر روان‌شناختی بنگرید به:
- Ann K. S., Lambton, *Qajar Iran*, (London: LB. Tauris, 1989).
و نیز بحث عالی تئوریزه شدن این متغیرها در: محمدعلی‌اکبری، چالش‌های عصر مدرن در ایران عصر قاجار، (تهران: روزنامه ایران، ۱۳۸۴)، صص ۵۱-۳۱ و نیز تزهای نظری دوره قاجاریه در:
- Hama Katouzian, *State and Society in Iran: The Eclipse of Qajars and The Ergance of Pahlavis*, (London: L. B. Tauris Publishers, 2000), pp. 1-17.
- A. Reza Sheikholeslami, *The Structure of General Authority in Qajar Iran: 1871-1890*, (U. S. A: Regent of University of California, 1997).
۲. دوان شولتز، تاریخ روان‌شناسی نوین، مترجم: علی‌اکبر سیف و همکاران، جلد دوم، چاپ سوم، (تهران: رشد، ۱۳۷۵)، ص ۳۲۲.
۳. علی‌اکبر سیاسی، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷)، ص ۹۷.
۴. ابراهیم برزگر، روان‌شناسی سیاسی، (تهران: سمت، ۱۳۸۸)، ص ۱۳۴.
۵. کارن هورنای، شخصیت عصبی زمانه ما، مترجم: محمدجعفر مصفا (تهران: بهجت، ۱۳۸۲)، و نیز برزگر، پیشین، صص ۱۳۷-۱۳۵.
۶. هورنای، پیشین، فصول ۱۰ و ۱۱.
۷. علی‌اکبر سیاسی، پیشین، ص ۱۰۰.
۸. کارن هورنای، راه‌های نو در روانکاوی، مترجم: اکبر تبریزی، (تهران: بهجت، ۱۳۶۹).
۹. محمدحسین خان اعتمادالسلطنه، چهل سال تاریخ ایران؛ المآثر و الآثار، جلد اول، (تهران: اساطیر: ۱۳۶۳)، ص ۹.
۱۰. محمدبن خاوندشاه میرآخوند، تاریخ روضه الصغای ناصری، به تصحیح و تحشیه کیان، (تهران: اساطیر، ۱۳۸۰)، جلد ۱۰، ص ۷۴۲ و ص ۱۴.
۱۱. احمد عضدالدوله، تاریخ عضدی، (تهران: انتشارات سرو، ۱۳۶۲)، صص ۹۵-۹۴.

۱۲. باکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان، مترجم: کیکاوس جهاننداری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۲۷۰؛ و نیز عباس امانت، قبله عالم؛ ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، مترجم: حسن کامشاد، (تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۳)، صص ۷۲ و ۸۶.
۱۳. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر، ناسخ‌التواریخ؛ سلاطین قاجار، به کوشش محمدباقر بهبودی، (تهران: انتشارات اسلامی، بی‌تا)، جلد ۳، ص ۱۴۶.
۱۴. امانت، پیشین، صص ۸۴ و ۸۵.
۱۵. لسان‌الملک سپهر، پیشین، جلد ۳، ص ۱۸۵.
۱۶. پولاک، پیشین، ص ۲۷۰ و امانت، پیشین، ص ۸۶.
۱۷. منصوره اتحادیه، گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران؛ ۱۲۸۰-۱۲۰۰ هـ ق، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۵۵).
۱۸. دوستعلی خان معیرالممالک، رجال عصر ناصری، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۳۶.
۱۹. پولاک، پیشین، ص ۲۷۱.
۲۰. لسان‌الملک، پیشین، جلد ۳، ص ۱۴۷.
۲۱. عباس امانت، پیشین، صص ۸۰-۷۹.
۲۲. امین‌الدوله، خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، (تهران: امیرکبیر: ۱۳۵۵)، ص ۹.
۲۳. پولاک، پیشین، ص ۲۷۰.
۲۴. امانت، پیشین، صص ۹۰-۸۶.
۲۵. دوستعلی خان معیر الممالک، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۲۲.
۲۶. ایرج بقایی کرمانی، ناصرالدین شاه زن ذلیل، (تهران: انتشارات آفرینش، ۱۳۸۶)، ص ۳۴.
۲۷. ناصرالدین شاه، روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، به کوشش فاطمه قاضی‌ها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۷)، ص ۱۱۹.
۲۸. خان‌ملک ساسانی، سیاست‌گذاران دوره قاجار، (تهران: انتشارات هدایت. بی‌تا)، جلد ۲، ص ۷۷ و نیز عباس امانت، پیشین، صص ۹۴-۹۱.
۲۹. عباس امانت، پیشین، ص ۹۷.
۳۰. همان، ص ۹۹ به نقل از شیل وزیرمختار وقت انگلستان.
۳۱. همان، ص ۱۰۱.
۳۲. لسان‌الملک سپهر، پیشین، جلد ۳، ص ۷۰ و نیز اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۳۶.
۳۳. لسان‌الملک سپهر، همان، ص ۷۱.

۳۴. عباس امانت، پیشین، ص ۱۳۲.
۳۵. پولاک، پیشین، ص ۲۷۲.
۳۶. عباس امانت، پیشین، صص ۱۳۰-۱۲۳ و صص ۱۲۲-۱۱۹.
۳۷. عباس امانت، همان، ص ۲۷۷.
۳۸. فریدون آدمیت، *امیرکبیر ایران*، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۶۵۷.
۳۹. پولاک، پیشین، ص ۲۷۳.
40. Peter Avery, *Modern Iran*, (New York: Frederick A. Praeger, Publishers, 1965), pp. 121-122.
۴۱. ساسانی، پیشین، جلد ۱، ص ۴۷.
۴۲. فریدون آدمیت، پیشین، صص ۶۷۲-۶۷۱.
۴۳. اکبری، پیشین، ص ۷۷.
44. Nikki Keddie, *Qajar Iran and The Rise of Reza Khan: 1796-1925*, (California: Academic Publishers, 1999), p. 28.
۴۵. عباس امانت، پیشین، صص ۱۶۹-۱۶۷.
46. Peter Avery. Op. Cit. p. 60.
۴۷. امانت، پیشین، ص ۱۶۹ و ص ۲۰۸.
۴۸. لسان‌الملک سپهر، پیشین، جلد ۳، ص ۳۸۱.
۴۹. همان.
۵۰. امانت، پیشین، ص ۲۱۱.
۵۱. محمدحسین خان اعتمادالسلطنه، *خلسه مشهور به خواب نامه*، به کوشش محمد کتیرایی، (تهران: انتشارات توکا، ۱۳۵۷)، ص ۸۲.
۵۲. آدمیت، پیشین، ص ۶۸۰.
۵۳. *ایران‌شهر*، (تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۲) جلد اول، ص ۴۸۲.
۵۴. آدمیت، پیشین، ص ۶۸۰.
۵۵. احسان طبری، *ایران در دو سده واپسین*، (تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۶۰)، ص ۱۱۰.
56. Keddie, Op. Cit., p. 31.
۵۷. محمدجعفر خورموجی، *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم (تهران: نشر نی، ۱۳۶۳)، ص ۱۰۴.
۵۸. آدمیت، پیشین، ص ۷۲۲.
۵۹. همان، ص ۶۸۱.

60. Keddie, Op. Cit., p. 31.

۶۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۹۹.
۶۲. آدمیت، پیشین، ص ۷۵۹.
۶۳. همان، ص ۶۶۰.
۶۴. همان.
۶۵. عباس میلانی، تجدد و تجددستیزی در ایران، (تهران: نشر اختران، ۱۳۸۵)، ص ۳۲۲.
۶۶. آدمیت، پیشین، صص ۷۲۱-۷۲۲.
۶۷. پولاک، پیشین، ص ۲۰۸.
۶۸. آدمیت، پیشین، صص ۷۲۳-۷۲۵.
۶۹. آدمیت، پیشین، صص ۷۲۴-۷۲۵ و نیز Avery, Op. Cit., p. 59.
۷۰. آدمیت، همان، ص ۷۱۳.
۷۱. همان، ص ۷۴۳.
۷۲. همان، ص ۷۵۵.
۷۳. ناصرالدین شاه، سفرنامه عراق عجم؛ بلاد مرکزی ایران، (تهران: تیراژه، ۱۳۶۲)، ص ۶۲.
۷۴. آدمیت، پیشین، ص ۷۵۹.
۷۵. ساسانی، پیشین، ص ۱۷.
۷۶. همان.
۷۷. روزنامه وقایع اتفاقیه (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳)، شماره ۸۱، ۳ ذی‌قعدة سال ۱۲۶۸.
78. Donald Wilber, *Iran, Past and Present*, (New Jersey: Princeton University Press, 1981), p. 67.
۷۹. عباس امانت، پیشین، صص ۳۷۳-۳۵۹.
۸۰. ایرانشهر، پیشین، جلد اول، ص ۴۸۳ و نیز:
- F, Kazemzadeh, *Iranian Relations with Russia and Soviet Union*, in Peter Avery (Ed), *Cambridge History of Iran*, Vol. 7, From Nader Shah To The Islamic Republic (New York: Cambridge University Press, 1991), p. 341.
۸۱. اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳، ص ۳۸۰.
۸۲. پولاک، پیشین، ص ۲۹۰.
۸۳. همان.
۸۴. خورموجی، پیشین، ص ۲۴۰.

۸۵. امانت، پیشین، ص ۴۶۵.

86. Avery, Op. Cit., p. 167.

۸۷. محمود طلوعی، هفت پادشاه، (تهران: انتشارات علم، ۱۳۷۷)، ص ۴۷۲.

۸۸. آدریان دوریس هی تیه، گزارش‌های سیاسی کنت دوگوبینو از ایران، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: انتشارات جویا، ۱۳۷۰)، ص ۲۲۸ به نقل از کنت دوگوبینو.

۸۹. اعتمادالسلطنه از رواج رسم سفرنامه‌نویسی و ثبت خاطرات روزنامه توسط شخص شاه و پیروی دیگران از وی در این دوره یاد می‌کند. اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۱۷۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی